

An Examination of Sultan Mahmud's Panegyrics in Ferdowsi's *Shahnameh* Based on Shi'i Jurisprudential Principles

Hamed Safi¹, Sayyid Mohammad–Mahdi Shafiei², Sayyid Alireza Shafiei³

Abstract

Sultan Mahmud of Ghazni's portrayal in the form of panegyric in Ferdowsi's *Shahnameh* has long been one of the most controversial issues in Ferdowsi studies. Most previous studies have examined this issue from the perspectives of literary history, Ferdowsi's life, or the political relations of the Ghaznavid period, whereas comparatively little attention has been paid to its analysis based on the principles of Shi'i political jurisprudence. Adopting an interdisciplinary approach and employing documentary analysis and directed content analysis, the present study examines the panegyrics dedicated to Sultan Mahmud on the basis of the text of the *Shahnameh* (Jalal Khaleghi–Motlagh's critical edition), historical sources, and the principles of Imami Shi'i political jurisprudence. The findings indicate that Mahmud's panegyrics are not uniform in terms of structure, content, or literary function and may be classified into categories such as ceremonial, virtue-oriented, hyperbolic, and livelihood-related panegyrics. Accordingly, their jurisprudential assessment is contingent upon the circumstances and characteristics of each category, and issuing a single ruling concerning all of these verses is not consistent with the principles of Imami jurisprudence. The study further demonstrates that analyzing Mahmud's panegyrics requires the integration of literary, historical, and jurisprudential evidence, and that a definitive conclusion cannot be reached solely on the basis of any single category of sources. The originality of this study lies in proposing an interdisciplinary framework for analyzing the praise of rulers in classical Persian texts and in offering a jurisprudential typology of Sultan Mahmud's panegyrics.

Keywords: *Shahnameh*, Ferdowsi, Mahmud of Ghazni, Shi'i political jurisprudence, panegyric.

1. Assistant Professor, Khorramshahr University of Marine Science and Technology, Khuzestan, Iran. safi@kmsu.ac.ir

2. Assistant Professor, Khorramshahr University of Marine Science and Technology, Khuzestan, Iran. safi@kmsu.ac.ir

3. Level 3 student, Imam Hussein Seminary of Ahvaz, Khuzestan, Iran. ali.sh.1374@gmail.com

بررسی مدح سلطان محمود در شاهنامه فردوسی بر اساس قواعد فقه شیعه

حامد صافی^۱، سید محمد مهدی شفیعی^۲، سید علیرضا شفیعی^۳

چکیده

مدح سلطان محمود غزنوی در شاهنامه از دیربازیکی از مناقشه برانگیزترین موضوعات فردوسی پژوهی بوده است. بیشتر پژوهش های پیشین این مسئله را از منظر تاریخ ادبی، زندگی فردوسی یا مناسبات سیاسی عصر غزنوی بررسی کرده اند؛ در حالی که تحلیل آن بر پایه قواعد فقه سیاسی شیعه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر با رویکردی میان رشته ای و با استفاده از روش تحلیل اسنادی و تحلیل محتوای جهت دار، مدایح سلطان محمود را بر اساس متن شاهنامه (تصحیح جلال خالقی مطلق)، منابع تاریخی و قواعد فقه سیاسی امامیه بررسی می کند. یافته های پژوهش نشان می دهد که مدایح محمود از حیث ساختار، محتوا و کارکرد ادبی یکسان نبوده و می توان آنها را به گونه هایی مانند مدایح تشریفاتی، فضیلت محور، اغراق آمیز و معیشتی تقسیم کرد. از این رو، ارزیابی فقهی آنها نیز تابع شرایط و ویژگی های هر دسته بوده و صدور حکم واحد درباره همه این ابیات با مبانی فقه امامیه سازگار نیست. پژوهش همچنین نشان می دهد که تحلیل مدایح محمود تنها با تلفیق شواهد ادبی، تاریخی و فقهی امکان پذیر است و نمی توان صرفاً بر پایه یک دسته از منابع به نتیجه قطعی رسید. نوآوری این پژوهش در ارائه چارچوبی میان رشته ای برای تحلیل مدح حاکمان در متون کلاسیک فارسی و گونه شناسی فقهی مدایح سلطان محمود است.

واژه های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، محمود غزنوی، فقه سیاسی شیعه، مدح.

۱. استادیار دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر. خوزستان. ایران. safi@kmsu.ac.ir

۲. طلبه سطح ۴ حوزه علمیه قم. قم. ایران. smsh.1370@gmail.com

۳. طلبه سطح ۳ حوزه علمیه امام حسین (ع) اهواز. خوزستان. ایران. ali.sh.1374@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۶ . تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۳

۱. مقدمه

مدح در لغت، واژه‌ای است در تناقض با هجو (ابن منظور المصری، ۱۴۰۵: ۵۸۹/۲) و عبارت است از ثنا و ستایشی که از روی قصد به وسیله زبان باشد (جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۰)؛ به عبارتی دیگر، مدح یعنی ثنا برویگی‌های خوب و نیکو، چه این صفات آفرینشی باشد چه اختیاری (شرقی، ۱۳۶۶: ۲۷۱). در تعریفی جامع‌تر، مدح خبری دانسته می‌شود که احتمال صدق و کذب دارد، به این شرط که گوینده از بیان آن خبر، قصد تعظیم و بزرگداشت داشته باشد (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۰۵).

شاهنامه فردوسی افزون بر جایگاه ممتاز خود در تاریخ زبان و ادب فارسی، یکی از مهم‌ترین متون بازتاب‌دهنده اندیشه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در سده‌های چهارم و پنجم هجری است. این اثر، در کنار روایت تاریخ اسطوره‌ای و حماسی ایران، دربردارنده دیدگاه‌هایی درباره عدالت، فرمان‌روایی، مشروعیت قدرت، نسبت پادشاه و مردم و شیوه رویارویی با حکومت است؛ ازاین‌رو، بررسی آن تنها در قلمرو نقد ادبی محدود نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند موضوع پژوهش‌های تاریخی، اندیشه سیاسی، جامعه‌شناسی ادبیات و حتی فقه سیاسی نیز قرار گیرد. یکی از مباحث دیرپای فردوسی‌پژوهی، وجود ابیاتی در ستایش سلطان محمود غزنوی است. این مسئله از آن جهت اهمیت یافته که از یک سو، محمود غزنوی در بسیاری از منابع تاریخی به عنوان فرمان‌روایی مقتدر؛ اما دارای ویژگی‌هایی مانند سخت‌گیری مذهبی، استبداد رأی و خشونت در برخورد با مخالفان معرفی شده و از سوی دیگر، شاهنامه در کلیت خود اثری است که آرمان‌هایی چون داد، خرد، نفی بیداد و مسئولیت اخلاقی پادشاه را برجسته می‌سازد. همین امر موجب شده است که نسبت میان مدایح محمود و گفتمان غالب شاهنامه، همواره محل بحث پژوهشگران باشد. علاوه بر این، رفتار استبدادی و از روی خشم با دانشمندان (نظامی عروضی، ۱۳۲۷: ۹۰)، حرص و طمع و زردوستی (عوفی، ۱۳۵۹: ۲۵۶)، تعصب شدید در برخورد با قرمطیان (بیهقی، ۱۳۶۸،

۳/۱: ۲۳۰)، استبداد رأی (همان، ۳/۲: ۴۱۵)، دار زدن بزرگان دیلم (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۴۰۴)، کشتار مردم هند با این استدلال که «این امر کفاره قتال او با مسلمانان باشد» (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۵: ۲۸۱)، نکاتی است که سلطان محمود غزنوی را شخصیتی قابل تأمل جلوه داده است؛ چرا که در متون ادبی گوناگون، مانند قصاید عنصری بلخی، ویژگی‌های مثبت متعددی به این پادشاه نسبت داده شده که او را تا مرز تقدس و عظمت بی‌مانند پیش برده است؛ تا جایی که برخی کنش‌ها مانند شکستن بت‌ها و بی‌دینان، او را پیامبرگونه به تصویر کشیده و در قالب موجودی پرهیبت ارائه کرده و امروزه نیز مسلمانان هند او را به عنوان آورنده اسلام به جغرافیای خود، تقدیس می‌کنند. در کنار متون ادبی، روایت کتب تاریخی درباره کنش‌های سلطان محمود هم قابل توجه است. نمونه را، ابن اثیر پادشاهی محمود را عنایت خدا می‌داند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۲۵۹). رفع خشکسالی در دوره سلطان محمود نیز به سبب یاری خدا (همان، ۳۲۹) و تضرع محمود غزنوی به درگاه پروردگار (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۳۰) قلمداد شده است.

شاهنامه فردوسی یکی از آثاری به شمار می‌رود که ستایش محمود غزنوی در آن قابل پیگیری و تحلیل است. فردوسی کار سرودن شاهنامه را پیش از روی کار آمدن سلطان محمود آغاز کرد و پس از به قدرت رسیدن او، در تدوین دوم شاهنامه، ابیاتی را به عنوان مدح محمود غزنوی به اثر خود برافزود (ریاحی، ۱۳۸۲: ۲۶). شاعر جمعاً ۱۹ بار ابیاتی را به عنوان ستایش محمود غزنوی در لابلای شاهنامه خود گنجانده است. وجود ابیاتی در مدح سلطان محمود، در نگاه نخست با روح کلی شاهنامه که مبتنی بر عدالت‌خواهی و نفی بیداد است، ناسازگار می‌نماید. این مسئله زمانی قابل تأمل‌تر می‌شود که شاعری شیعی به مدح سلطانی سنی بپردازد؛ می‌دانیم که تشیع فردوسی (فارغ از نوع تشیع) بر اساس محتوای شاهنامه مورد پذیرش بسیاری از پژوهشگران است (ر.ک: مهدوی دامغانی، ۱۳۷۲: ۲۲- امین، ۱۳۸۵: ۲۱- اردستانی رستمی، ۱۳۹۹).

در پژوهش‌های پیشین، این موضوع عمدتاً از سه منظر بررسی شده است: گروهی مدح محمود را نتیجه طبیعی مناسبات شاعر و دربار و سنت رایج مدیحه‌سرایی دانسته‌اند. گروهی دیگر آن را ناشی از نیازهای اقتصادی و معیشتی فردوسی تلقی کرده و برخی نیز کوشیده‌اند با تحلیل تاریخی، زمان و چگونگی ورود این ابیات به شاهنامه را تبیین کنند. با وجود ارزش این پژوهش‌ها، کمتر مطالعه‌ای کوشیده است مسئله را در چارچوب قواعد فقه سیاسی شیعه تحلیل کند؛ یعنی این پرسش را مطرح سازد که اگر مدح حاکم غیرمشروع از منظر فقه شیعه مورد ارزیابی قرار گیرد، چه حکمی خواهد داشت و آیا شرایطی مانند ضرورت، اکراه، تقیه یا نیاز معیشتی می‌تواند در تغییر این حکم مؤثر باشد. البته چنین تحلیلی، مستلزم آن نیست که درباره مذهب فردوسی یا میزان التزام عملی او به فقه شیعه داوری قطعی صورت گیرد. گرچه بسیاری از پژوهشگران، بر پایه شواهد موجود در شاهنامه، گرایش‌های شیعی فردوسی را پذیرفته‌اند، درباره نوع تشیع، میزان پای‌بندی او به آموزه‌های فقهی و تأثیر مستقیم این باورها بر رفتار ادبی وی اتفاق نظر وجود ندارد. از این رو، در این پژوهش، فرض بر آن نیست که فردوسی در مقام عمل، آگاهانه بر اساس قواعد فقهی تصمیم گرفته است؛ بلکه قواعد فقه سیاسی شیعه صرفاً به منزله یک چارچوب تحلیلی برای ارزیابی این کنش ادبی به کار گرفته می‌شود. این رویکرد، امکان بررسی مسئله را بدون پیش فرض درباره شخصیت مذهبی فردوسی فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، باید توجه داشت که مدح در شاهنامه منحصر به سلطان محمود نیست و فردوسی در مواضع گوناگون، پادشاهان و شخصیت‌های دیگری را نیز ستوده است. از این رو، پرسش اصلی این نیست که چرا فردوسی تنها محمود را مدح کرده است؛ بلکه باید بررسی شود که آیا مدح محمود از حیث محتوا، میزان اغراق، کارکرد سیاسی و جایگاه در ساختار اثر، تفاوتی با دیگر مدایح شاهنامه دارد یا خیر؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند در ارزیابی نسبت این ابیات با سنت ادبی شاهنامه و نیز با قواعد فقهی مربوط به مدح حاکمان، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.

بر اساس آنچه آمد، مقاله حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای و با بهره‌گیری هم‌زمان از مطالعات ادبی، منابع تاریخی و مبانی فقه سیاسی شیعه، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که مدح سلطان محمود در شاهنامه، در صورت ارزیابی بر پایه قواعد فقه شیعه، چه حکمی پیدا می‌کند و این حکم تا چه اندازه با زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و ادبی سرایش شاهنامه ارتباط دارد؟ در پاسخ به این پرسش، تلاش خواهد شد بدون جانب‌داری از فردوسی یا محکوم کردن او، همه شواهد تاریخی، ادبی و فقهی به صورت منظم بررسی شود تا تصویری مستند و بی‌طرف از این مسئله ارائه گردد.

۲. پیشینه پژوهش

باقر پرهام در پاسخ به نامه جلیل دوستخواه خطاب به ایران‌نامه، یادداشتی با عنوان «قضیه فردوسی و سلطان محمود» منتشر کرد و درباره ستایش سلطان محمود در شاهنامه این نظر را بیان کرد که ۱- در روزگاری که وزارت فرهنگی نبود تا از کسی چون فردوسی حمایت مالی داشته باشد، مدح سلطان با انگیزه مالی آن هم برای کاری که سی سال از عمر را در بر می‌گیرد، کنشی طبیعی است. ۲- اساساً سلطان محمود به عنوان پادشاهی که دستگاه عظیم فرهنگی به پا داشت، شایسته مدح بوده است (۱۳۷۱: ۱۵۱). محمود امید سالار در مقاله «شاهنامه و تعصب دینی محمود غزنوی» به مسأله تعصب دینی محمود غزنوی و تأثیر آن بر روایت عدم پذیرش شاهنامه از سوی او پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده که سلطان محمود به هیچ روی تعصب مذهبی نداشته است (۱۳۷۹: ۳۲۲). محمودی لاهیجانی در مقاله «سال‌های سرودن شاهنامه و ستایش محمود غزنوی»، به دنبال یافتن سال تدوین داستان‌های شاهنامه و مدح سلطان محمود بوده است (۱۳۹۸: ۴۳).

تمایز و نوآوری پژوهش حاضر نسبت به پژوهش‌های پیشین را می‌توان در سه سطح دانست: ۱- ارائه رویکرد میان‌رشته‌ای (ادبیات + فقه): در حالی که اغلب پژوهش‌ها

پیرامون شاهنامه در حوزه ادبیات یا تاریخ متمرکز بوده‌اند، این تحقیق با تلفیق تحلیل ادبی و مبانی فقه سیاسی شیعه، رویکردی نو ارائه می‌دهد. ۲- کاربست قواعد فقهی در تحلیل متن ادبی: استفاده از قواعدی چون «حرمت اعانه بر اثم» و «تقیه» در تحلیل یک متن حماسی، از نوآوری‌های روش‌شناختی این پژوهش است. ۳- بازخوانی انتقادی مدح در شاهنامه: با مقایسه درون‌متنی میان ابیات مدح و ابیات عدالت‌محور، این پژوهش شواهدی در تأیید ناسازگاری ساختاری این دو دسته ارائه می‌کند.

۳. جستاری در روش و مبانی نظری پژوهش

۳-۱. مبانی نظری

پژوهش حاضر بر این فرض استوار نیست که فردوسی در سرایش شاهنامه آگاهانه بر اساس قواعد فقهی عمل کرده یا همه رفتارهای او را می‌توان با احکام فقه امامیه تفسیر کرد؛ زیرا درباره مذهب فردوسی، میزان التزام عملی او به فقه شیعه و نسبت اندیشه دینی او با رفتار ادبی‌اش، میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. از این رو، فقه سیاسی شیعه در این مقاله نه به منزله معیاری برای داوری درباره شخصیت فردوسی؛ بلکه به عنوان چارچوبی نظری برای تحلیل یک کنش ادبی-اجتماعی به کار گرفته می‌شود؛ یعنی این پرسش بررسی می‌شود که اگر کنش مدح یک فرمان‌روا در دستگاه فقه شیعه تحلیل شود، چه احکامی بر آن مترتب خواهد بود. چنین رویکردی مسبوق به سابقه است؛ زیرا در مطالعات میان‌رشته‌ای، نظریه‌های علوم اجتماعی، فلسفه یا حقوق، بارها برای تحلیل متون ادبی به کار گرفته شده‌اند، بی‌آنکه نویسنده متن الزاماً خود بدان نظریه‌ها ملتزم بوده باشد؛ بنابراین، کاربرد قواعد فقه سیاسی در این مقاله، صرفاً روشی برای تفسیر یکی از مهم‌ترین مناقشات شاهنامه است.

بررسی منابع فقه امامیه نشان می‌دهد که مدح اشخاص، فی‌نفسه از مکاسب محرمه محسوب نمی‌شود؛ بلکه حکم آن تابع موضوع، انگیزه، آثار اجتماعی و شرایط

وقوع آن است. از این رو، نمی‌توان درباره همه انواع مدح، حکم واحدی صادر کرد. فقهای امامیه در بحث مکاسب محرّمه، ذیل مباحثی چون «مدح غیر مستحق»، «اعانه بر اثم»، «ولایت جائز»، «تقیه» و «ضرورت»، معیارهایی را برای ارزیابی چنین رفتارهایی ارائه کرده‌اند که می‌تواند در تحلیل مدح سلطان محمود نیز راهگشا باشد. مدح و ستایش از موضوعاتی است که در روایات اسلامی اعم از شیعه و سنی، جایگاه گسترده‌ای یافته و در قالب‌های گوناگونی مورد توجّه معصومان^(ع) قرار گرفته است. بررسی این روایات نشان می‌دهد که مدح فی نفسه نه تنها نکوهیده نیست؛ بلکه در مواردی به عنوان روشی مؤثر در تربیت و تشویق به نیکی‌ها توصیه شده است. در منابع روایی، نمونه‌های فراوانی از مدح و ثنای پیامبر اکرم^(ص)، امام علی^(ع) و دیگر معصومان نسبت به افراد، گروه‌ها و حتی مکان‌های شایسته دیده می‌شود. با این حال، روایات با دقت، شرایط و محدودیت‌هایی را برای مدح ترسیم نموده‌اند. برخی روایات نیز، مدح و ستایش حقیقی را ویژه ذات الهی دانسته‌اند. نمونه را در منابع شیعه نیز از قول پیامبر^(ص) به اسود بن سریع که شعری در مدح خدا و پیامبر سروده بود، فرمود: «آنچه را در ثنای خدا گفתי بیاور و آنچه را در ثنای من گفתי رها کن» (محمّدی ری شهری، ۱۳۷۵: ۲۸۶۷). این روایات بر این نکته تأکید دارند که مدح پیامبران و اولیای الهی اگر به صورت افراطی و همراه با غلو باشد، شایسته نیست؛ اما مدح متعادل و بر اساس واقع، منعی ندارد. بنا بر آنچه آمد، فقیهان شیعه نیز مدح را به طور مطلق از مکاسب محرّمه به شمار نیاورده‌اند؛ مگر آنکه ستایش کسی را کنیم که شایسته آن نباشد یا ستایش به منزله پذیرش ولایت حاکم ستمگر برداشت شود یا اعانه بر اثم و عدوان تلقی گردد.

۳-۱-۱. ستایش کسی که شایسته ستایش نیست

فقهای امامیه اصل مدح را امری مباح می‌دانند؛ زیرا قرآن کریم و روایات، ستایش انسان‌های صالح را نه تنها جایز؛ بلکه در مواردی مطلوب شمرده‌اند. آنچه موضوع

حرمت قرار می‌گیرد، مدح کسی است که واقعاً شایسته آن نباشد یا مدحی که موجب فریب مردم، قویت ظلم یا اشاعه باطل شود. شیخ مرتضی انصاری در المکاسب، مدح غیر مستحق را از مصادیق رفتارهای حرام می‌داند؛ زیرا چنین مدحی غالباً مشتمل بر کذب، تدلیس یا تقویت ستمگران است (انصاری، ۱۴۳۷ق، ج ۲، ص ۵۱-۵۲). امام خمینی نیز در تحریر الوسیله، هرگونه همکاری مؤثر با ظلم را در صورت تقویت دستگاه جور، ممنوع می‌داند. آیت الله خوئی نیز میان «مدح مشتمل بر اخبار کاذب» و «تعابیر انشایی» تفاوت قائل شده و معتقد است حرمت، ناظر به مواردی است که عنوان مستقلی مانند کذب یا اعانت بر ظلم بر آن صدق کند، نه صرف هرگونه تعبیر ستایش آمیز. قرآن کریم با نهی صریح از گرایش به ستمگران، پیامد چنین تمایلی را گرفتار شدن در عذاب الهی معرفی می‌کند (هود: ۱۱۳). در منابع روایی نیز، مدح صاحبان قدرت به انگیزه‌های دنیوی به شدت نکوهش شده است. بر اساس روایتی از پیامبر اکرم (ص)، بزرگداشت اهل دنیا از سر طمع، موجب خشم الهی می‌گردد و در حدیثی دیگر، مدح پادشاه ظالم یا اظهار خضوع در برابر او، هم نشینی با وی در عذاب اخروی را در پی دارد. مجموعه این شواهد، دلالت بر حرمت ستایش ظالمان دارد (حر عاملی، ۱۴۱۲: ۳۲۶). همچنین، برخی فقها مدح ظالم را لزوماً مصداق «رکون الی الظالمین» نمی‌دانند؛ زیرا چنین ستایشی همواره به معنای اعتماد یا تمایل واقعی به ظالم نیست؛ بلکه ممکن است فاقد هرگونه التزام درونی باشد (سبحانی، ۱۳۸۲: ۷۳۵).

با وجود این توضیحات، یک استثنای مهم در این زمینه مطرح شده و آن، جواز بلکه وجوب مدح ظالم در شرایط اضطرار و به منظور دفع ضرر و شرّ اوست (شیخ انصاری، ۱۴۳۷ق، ج ۲: ۵۲). فقه امامیه بر اساس آیات متعددی از قرآن کریم، از جمله «فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه» (بقره: ۱۷۳) و نیز قاعده مشهور «الضرورات تبیح المحظورات» و حدیث رفع، معتقد است که اضطرار می‌تواند موجب تغییر حکم اولیه شود. این حکم، علاوه بر استناد به مبانی فقهی، در روایات نیز مورد

تأیید قرار گرفته است؛ از جمله روایتی که بیان می‌کند برخی افراد به سبب ترس از شرّشان مورد تکریم قرار می‌گیرند (کلینی، ۱۳۸۸ق: ۳۲۷). افزون بر این، قاعده «تقیه» نیز به عنوان یکی از اصول مهم فقهی، مشروعیت چنین رفتاری را در شرایط ضرورت تقویت می‌کند (محقق خویی، ۱۴۳۴، ج: ۱، ۵۸۳). در مجموع، می‌توان گفت که مدح ظالم در حالت عادی، رفتاری مذموم و غالباً حرام تلقی می‌شود؛ اما در شرایط خاص و اضطراری، با توجه به قواعدی چون تقیه و دفع ضرر، حکم آن می‌تواند تغییر یابد و حتی به سطح الزام برسد.

۳-۱-۲. پذیرش ولایت جائر

مسئله «ولایت جائر» در فقه اسلامی به معنای پذیرش منصب و مسئولیت از سوی حاکم ستمگر، از جمله مباحث مهم در حوزه فقه سیاسی و اخلاق اجتماعی به شمار می‌رود. اصل اولیه در این زمینه، حکم به حرمت چنین ولایتی است؛ زیرا کارگزار حاکم ظالم، به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان تقویت ساختار قدرت او، در پیامدهای ناشی از ظلم، از جمله تضییع حقوق مردم، شریک تلقی می‌شود. افزون بر این، برخی فقها ولایت را از شئون «اولی الامر» دانسته و تصرّف در امور عمومی را بدون اذن مشروع، فاقد جواز شرعی می‌دانند؛ بر این اساس، تنها ولایتی مشروع است که با اذن اولی الامر همراه باشد (سبحانی، ۱۴۲۴: ۷۶۶). این دیدگاه با استناد به روایات متعددی تقویت می‌شود؛ از جمله در روایتی منقول در «تحف العقول» که بر اساس آن، پذیرش ولایت از سوی حاکم جائر، همکاری با او و کسب درآمد از این طریق، مطلقاً حرام بوده و مرتکبان آن، حتی در مقیاس اندک، مستحق عذاب خواهند بود (حرّانی، ص ۳۳۱). با وجود این، فقیهان برای این حکم کلی، استثنائاتی قائل شده‌اند که حاکی از انعطاف‌پذیری فقه در مواجهه با شرایط اجتماعی و ضرورت‌های عملی است. نخستین استثنا، پذیرش ولایت به منظور تحقق مصالح عمومی و خدمت به بندگان خداست. استناد به داستان حضرت یوسف (ع) و درخواست وی برای تصدی

خزانۀ داری مصر در آیه «اجعلنی علی خزائن الارض» (یوسف: ۵۵) نشان می‌دهد که در صورت امکان اصلاح امور و خدمت به مردم، پذیرش چنین منصبی می‌تواند مجاز تلقی شود. همچنین روایاتی از ائمه^(ع) بر این معنا دلالت دارند که کار کردن برای دستگاه حاکم، در صورتی که با هدف رفع نیازهای مؤمنان و کاهش آسیب‌های اجتماعی باشد، می‌تواند مشروعیت یابد (الفقیه، ج ۳: ۱۷۶، حدیث ۳۶۶۵).

در این چارچوب، پذیرش ولایت جائر، در صورت خروج از حکم حرمت، می‌تواند احکام متفاوتی به خود بگیرد. در برخی موارد، این عمل «مرجوح» تلقی می‌شود؛ مانند زمانی که انگیزه اصلی، تأمین معیشت شخصی باشد و در کنار آن، خدماتی محدود به مؤمنان ارائه شود. میرزا جواد تبریزی (۱۳۷۴) بر این باور است که بر اساس برخی اخبار و روایات، پذیرش ولایت جائر در صورتی که شخص راه دیگری برای تأمین معاش خود نداشته باشد، جایز است (۲۶۶). در مقابل، اگر هدف اصلی احسان به مؤمنان و همیاری اجتماعی باشد، این عمل می‌تواند «مستحب» محسوب شود. همچنین در شرایطی که تحقق واجباتی چون امر به معروف و نهی از منکر، منوط به پذیرش چنین منصبی باشد، برخی فقها حکم به «وجوب» داده‌اند؛ هرچند این دیدگاه مورد اتفاق نیست و برخی دیگر از فقها آن را نپذیرفته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۱۲).

از دیگر موارد استثنا، وضعیت اکراه است؛ بدین معنا که اگر فرد در صورت امتناع از پذیرش ولایت، با تهدیدهای جدی جانی یا مالی مواجه شود، حکم حرمت برداشته می‌شود. این حکم، مستند به آیات قرآنی در باب تقیه (آل عمران: ۲۸) و نیز قواعد فقهی عام مانند «حدیث رفع» است که افعال ناشی از اکراه را از دایره تکلیف خارج می‌داند (انصاری، ۱۴۳۷: ۷۵). مقصود از «رفع» در حدیث رفع، به باور مشهور اصولیان، برداشته شدن حکم تکلیفی یا مؤاخذه و استحقاق عقاب از مکلف است. بر این اساس، امور نه‌گانه مذکور در حدیث، هرچند ممکن است در عالم خارج تحقق یابند، در صورت تحقق، آثار تکلیفی و کیفری مترتب بر آنها از عهده مکلف برداشته می‌شود.

ازاین‌رو، حدیث رفع از مهم‌ترین ادله فقهی و اصولی در نفی مسئولیت شرعی در شرایط غیرمتعارف به شمار می‌رود. در میان مصادیق نه‌گانه، عبارت «وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ» جایگاه ویژه‌ای در مباحث فقهی دارد. مفاد این بخش از حدیث آن است که هرگاه شخصی بر اثر اکراه و تهدید نسبت به جان، مال یا عرض خود، ناگزیر به انجام یا ترک عملی شود، در فرض تحقق شرایط اکراه، الزام و مسئولیت شرعی از وی برداشته می‌شود. این برداشت، نظریه مشهور اصولیان امامیه است که مفاد حدیث را ناظر به رفع حکم در موارد اکراه می‌دانند. در مقابل، برخی از اصولیان، دلالت حدیث را محدود به رفع استحقاق عقاب دانسته و معتقدند که حدیث رفع در مقام نفی مؤاخذه اخروی است، نه در مقام رفع اصل حکم تکلیفی. بر پایه این دیدگاه، تکلیف همچنان باقی است؛ اما در صورت ارتکاب فعل ناشی از اکراه، مکلف به سبب فقدان اختیار، مستحق عقاب نخواهد بود. اختلاف میان این دو دیدگاه، از مباحث مهم در تعیین قلمرو دلالت حدیث رفع و نسبت آن با احکام اولیه و ثانویه محسوب می‌شود. افزون بر این، حکم اکراه در بسیاری از موارد با قاعده «لا ضرر» و ادله اضطرار نیز ارتباط می‌یابد. بدین معنا که اگر اکراه به گونه‌ای باشد که امتناع از انجام فعل، مستلزم ورود ضرر قابل توجه به جان، مال یا عرض مکلف باشد، افزون بر سقوط مسئولیت، ممکن است انجام آن فعل بر اساس ادله مستقل، مانند وجوب حفظ نفس محترمه یا احکام اضطرار، واجب گردد. برای مثال، اگر بقای جان شخص متوقف بر تناول غذای حرام باشد، وجوب ارتکاب آن از ادله حفظ نفس و اضطرار استفاده می‌شود، نه صرفاً از حدیث رفع. ازاین‌رو، هرچند حدیث رفع و قاعده لا ضرر در برخی مصادیق نتایج مشابهی به همراه دارند، مبانی استدلالی و قلمرو دلالت آنها یکسان نبوده و باید میان آنها تفکیک قائل شد (خراسانی، ۱۳۸۹: ۱۵).

یکی دیگر از موارد مهم، ترس از ضرر جانی است. در این زمینه، به مجرای پذیرش ولایتعهدی از سوی امام رضا^(ع) استناد شده است که ایشان آن را نه از سرتمایل، بلکه در شرایط اجبار و برای دفع خطر قتل پذیرفتند. استناد ایشان به سیره حضرت

یوسف^(ع)، بیانگر آن است که این حکم اختصاص به مورد خاصی ندارد؛ بلکه قاعده‌ای کلی در فقه اسلامی محسوب می‌شود. بر اساس آنچه آمد، اصل در پذیرش ولایت جائز، حرمت است؛ اما در پرتو قواعدی چون ضرورت، اکراه، مصلحت عمومی و تقیه، این حکم می‌تواند دچار تغییر شده و احکام ثانوی متنوعی به خود بگیرد.

۳-۱-۳. اعانه بر اثم و عدوان

قاعده حرمت اعانه بر اثم از قواعد پرکاربرد در فقه اسلامی است که بر اساس آن، هرگونه کمک به دیگری در ارتکاب گناه. اعم از کمک عملی، فکری و حتی گاه سکوت در برابر گناه. شرعاً ممنوع و ناپسند شمرده می‌شود (اعرافی، ۱۳۹۳: ۱۴۱؛ خمینی، ۱۳۸۵: ۴۵۰). فقیهان در استناد به این قاعده، افزون بر آیه شریفه «ولا تعاونوا علی الإثم والعدوان» (مائده: ۲)، به روایاتی که از اعانه بر ظلم، یاری رساندن در تولید شراب و نظایر آن نهی کرده‌اند، تمسک جسته‌اند. بر پایه همین قاعده، احکامی چون حرمت وقف اموال بر اهل گناه، حرمت کمک به قتل دیگران، و حرمت پرداخت زکات به فقیر معتاد به گناه استنباط شده است (طوسی، ۱۳۷۳: ۲۵۱؛ حلی، ۱۴۱۴: ۴۲۹).

۳-۲-۳. روش کار

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی و از حیث روش، پژوهشی کیفی با رویکرد تحلیل اسنادی و تحلیل محتوای جهت‌دار است. داده‌های پژوهش از دو دسته منابع تشکیل شده‌اند: نخست، متن شاهنامه بر اساس تصحیح انتقادی جلال خالقی مطلق که متن اصلی تحلیل را تشکیل می‌دهد؛ دوم، منابع تاریخی و فقهی که برای تبیین زمینه‌های سیاسی و ارزیابی فقهی مدایح سلطان محمود به کار گرفته شده‌اند. در مرحله نخست، همه مواضعی که در آنها از سلطان محمود غزنوی نام برده شده یا ابیاتی در ستایش او آمده است، از متن شاهنامه استخراج و بر اساس جایگاه آنها در ساختار اثر طبقه‌بندی شد. سپس این ابیات از منظر ویژگی‌های زبانی، نوع مدح،

میزان اغراق، کارکرد ادبی و نسبت آنها با فضای کلی شاهنامه مورد تحلیل قرار گرفت. در مرحله دوم، برای تبیین بستر تاریخی شکل‌گیری این مداخل، گزارش‌های منابع تاریخی درباره فردوسی و سلطان محمود بررسی و با یکدیگر مقایسه شد. از آنجا که این منابع در برخی گزارش‌ها اختلاف دارند، ارزیابی آنها بر پایه نقد تاریخی و مقایسه روایات انجام گرفت و از پذیرش بی‌چون‌وچرای هیچ روایت منفردی پرهیز شد. در مرحله سوم، داده‌های حاصل از تحلیل ادبی و تاریخی، در چارچوب قواعد فقه سیاسی امامیه ارزیابی شدند. در این بخش، قواعدی مانند حرمت اعانه بر اثم، مدح غیر مستحق، همکاری با حکومت جائز، تقیه، اکراه، اضطراب و احکام ثانوی به عنوان چارچوب تحلیلی پژوهش به کار گرفته شد. مقصود از این رویکرد، صدور حکم فقهی درباره شخصیت فردوسی یا داوری درباره اعتقادات مذهبی او نیست؛ بلکه استفاده از ظرفیت تحلیلی فقه سیاسی برای ارزیابی یک کنش ادبی در بستر تاریخی آن است. در تحلیل داده‌ها، اصل تثلیث منابع^۱ رعایت شده است؛ بدین معنا که هیچ نتیجه‌ای صرفاً بر اساس متن شاهنامه، یا فقط بر پایه گزارش‌های تاریخی، یا تنها با استناد به منابع فقهی ارائه نشده؛ بلکه یافته‌ها از طریق مقایسه و هم‌سنجی این سه دسته منبع استخراج شده‌اند. این روش، امکان کاهش سوگیری تفسیری و افزایش اعتبار نتایج پژوهش را فراهم می‌کند. بر این اساس، چارچوب تحلیلی پژوهش بر سه محور استوار است:

(۱) تحلیل ادبی برای بررسی ساختار و کارکرد مداخل در متن شاهنامه؛

(۲) تحلیل تاریخی برای ارزیابی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل‌گیری این ابیات؛

(۳) تحلیل فقهی برای سنجش مداخل بر اساس قواعد فقه سیاسی شیعه، بدون پیش‌فرض درباره شخصیت یا مذهب فردوسی.

۴. بحث اصلی

مسئله مدح و ستایش قدرت سیاسی در سنت فکری و فقهی شیعه، امری خنثی و صرفاً ادبی تلقی نمی‌شود؛ بلکه همواره در نسبت با شرایط عینی فردی و اجتماعی گوینده مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این چارچوب، مدح حاکم، به ویژه اگر با قدرتی چون محمود غزنوی پیوند داشته باشد، می‌تواند ذیل مقولاتی چون «جواز»، «کراهت» یا حتی «حرمت» تفسیر شود؛ امری که به عواملی مانند ضرورت‌های معیشتی، موقعیت اجتماعی شاعر، مناسبات قدرت و میزان همسویی یا ناهمسویی با ساختار حاکم وابسته است. از این رو، داوری درباره مدایح موجود در متنی چون شاهنامه، بدون توجه به زمینه‌های شکل‌گیری آن، به نتایجی ساده‌انگارانه و گاه نادرست خواهد انجامید. بر اساس همین نکته، بررسی مدح سلطان محمود در شاهنامه، نیازمند رویکردی زمینه‌مند است که در آن، شرایط زیست فردوسی و مقتضیات زمانه او به دقت تحلیل شود. در این رویکرد، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که فردوسی در چه وضعیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مدح محمود غزنوی روی آورده و این مدح تا چه اندازه محصول انتخابی آگاهانه یا ناشی از ضرورت‌های بیرونی بوده است. پاسخ به این پرسش، نه تنها به روشن‌تر شدن جایگاه این مدایح در ساختار شاهنامه کمک می‌کند؛ بلکه امکان ارزیابی آنها را در چارچوب فقهی و اندیشه‌ای نیز فراهم می‌سازد. از این رو، در این بخش از مقاله، با تکیه بر شواهد درون متنی شاهنامه و داده‌های تاریخی، کوشش می‌شود تا زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ستایش محمود غزنوی بازسازی شود و نسبت آن با موقعیت فردوسی به عنوان شاعر در جست‌وجوی حامی، به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرد.

۴-۱. زمینه‌های مدح محمود غزنوی در شاهنامه

بررسی شواهد درون‌متنی شاهنامه و تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهد که مدح محمود غزنوی در شاهنامه فردوسی، نه به صورت الحاقی متأخر؛ بلکه در فرآیندی تدریجی و هم‌زمان با سرایش بخش‌های مختلف شاهنامه شکل گرفته است. فردوسی سرایش شاهنامه را حدود سال‌های ۳۷۰-۳۷۳ ه.ق آغاز کرد و تدوین نخست آن را تا حدود ۳۸۴ ه.ق به پایان رساند؛ این مرحله پیش از استقرار کامل قدرت محمود غزنوی بوده و در آن نشانی از مدح مستقیم وی دیده نمی‌شود. با به قدرت رسیدن محمود در سال ۳۸۹ ه.ق، فردوسی وارد مرحله دوم تدوین شاهنامه شد و در این دوره، به تدریج و در خلال سرایش داستان‌ها، ابیاتی در ستایش محمود افزود. واقع، در سال ۳۹۴ ه.ق بوده که اولین آشنایی شاعر و محمود غزنوی صورت گرفته و فردوسی به خاطر ترجیح بد بر بدتر حامی محمود گشت و بنا بر نقلی بیش از پنج شش سال هم دوام نیاورده است (سیدی، ۱۳۹۷: ۲۰-۲۶). این ستایش‌ها در بخش‌های گوناگون اثر پراکنده‌اند و نشان می‌دهند که شاعر آنها را متناسب با زمان سرایش هر بخش و شرایط زندگی خود سروده است، نه آنکه پس از پایان اثر به طور یک جا افزوده باشد. از منظر سیاسی، ظهور حکومت مقتدر غزنوی و تثبیت قدرت محمود، زمینه‌ای برای جلب حمایت درباری فراهم کرد. فردوسی که در پیک حامی شایسته برای اثرش بود، به تدریج محمود را به عنوان مخاطب و حامی برگزید. حدوداً ۱۴ سال از شروع سرایش شاهنامه گذشته بود که سبکتگین به همراه محمود، پسر جوان ۲۳ ساله‌اش در سال ۳۸۴ وارد قلمرو سامانیان شد و در جایگاه سپه‌سالار سامانیان قرار گرفت. این تاریخ، زمانی است که شاعر نظم شاهنامه اولیه را به پایان برده بود؛ بنابراین افسانه سرودن شاهنامه با ترغیب و تشویق محمود غزنوی از اساس، کذب است. تنها احتمال زمانی آشنایی فردوسی با محمود غزنوی می‌تواند بین سال‌های ۳۸۴ تا ۳۸۹ باشد. این ادعا در ابیاتی که به «نام کردن شاهنامه به نام

محمود» اشاره دارند، آشکار است که فردوسی بیست سال سخن را پوشیده داشته تا اینکه یک حامی (محمود) پیدا شده (همان، ۸۹):

سخن را نگه داشتیم سال بیست

بدان تا سزاوار این رنج کیست

(پادشاهی گشتاسب)

همچنین در ادامه، انتخاب محمود به عنوان پادشاه شایسته چنین بازتاب می‌یابد:

ابوالقاسم آن شهریار جهان

کزو تازه شد تاج شاهنشاهان

جهاندار محمود با فرو جود

که او را کند ماه و کیوان سجود

(همانجا)

این ابیات نشان می‌دهد که فردوسی در چارچوب نظام سیاسی زمانه، به دنبال پیوند دادن اثر خود با قدرت مشروع و مسلط بوده است. از منظر اقتصادی، نشانه‌های روشنی از تن‌گدستی و فشار معیشتی در شاهنامه دیده می‌شود که می‌تواند انگیزه‌ای مهم برای توجه شاعر به دربار بوده باشد. فردوسی در برخی ابیات به دشواری‌های زندگی خود اشاره می‌کند:

نماندم نمکسود و هیزم، نه جو

نه چیزی پدیدست تا جو درو

(پادشاهی یزدگرد بزه‌گر)

چنین توصیف‌هایی بیانگر وضعیت اقتصادی دشوار شاعر است و نشان می‌دهد که امید به دریافت صله و حمایت مالی از سوی سلطان، در گرایش او به مدح محمود بی‌تأثیر نبوده است.

از منظر اجتماعی نیز باید توجه داشت که ادبیات در این دوره به شدت وابسته به نظام درباری بوده و شاعران برای تداوم فعالیت خود ناگزیر از برقراری ارتباط با قدرت سیاسی بودند. در این چارچوب، مدح پادشاهان امری رایج و حتی ضروری محسوب می‌شد. در عین حال، رقابت‌های درباری و بدگویی حاسدان نیز در سرنوشت شاعر نقش داشته است؛ چنان‌که فردوسی در اشاره‌ای تلخ می‌گوید:

حسد برد بدگوی در کار من

تبه شد بر شاه بازار من

(داستان خسرو و شیرین)

این بیت نشان می‌دهد که فضای اجتماعی دربار، همراه با رقابت و حسادت، بر رابطه فردوسی و محمود تأثیرگذار بوده است. در مجموع، مدح محمود در شاهنامه را باید حاصل تعامل پیچیده‌ای از عوامل سیاسی (ظهور و اقتدار غزنویان)، اقتصادی (نیازهای معیشتی شاعر) و اجتماعی (ساختار درباری ادبیات) دانست. این مدایح عمدتاً در فاصله زمانی حدود ۳۹۰ تا ۴۰۰ ه.ق و در جریان طبیعی سرایش شاهنامه پدید آمده‌اند، نه آنکه به صورت الحاقی و پسینی به متن افزوده شده باشند (محمودیا-هیجانی، ۱۳۹۸: ۵۰-۵۲).

۲-۴. تحلیل فقهی ستایش محمود در شاهنامه

بر اساس مباحث پیش‌گفته، مقاله حاضر مدایح سلطان محمود را در سه سطح بررسی خواهد کرد:

- (۱) سطح ادبی: جایگاه مدح در سنت قصیده‌سرایی و زبان شاهنامه؛
- (۲) سطح تاریخی. اجتماعی: شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زمان فردوسی و نقش آنها در شکل‌گیری مدایح؛

۳) سطح فقهی: ارزیابی این مدایح بر اساس قواعدی چون مدح غیر مستحق، اعانه بر اثم، ولایت جائز، اضطرار و تقیه.

بررسی هم‌زمان این سه سطح، امکان پرهیز از دو رویکرد افراطی را فراهم می‌کند؛ نخست، توجیه کامل مدایح بر پایه ضرورت‌های تاریخی؛ دوم، محکوم کردن مطلق آنها بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی و ادبی. از این رو، نتیجه پژوهش بر پایه مجموعه شواهد تاریخی، ادبی و فقهی استوار خواهد بود، نه بر پیش فرضی درباره شخصیت فردوسی یا سلطان محمود.

نخستین پرسشی که در تحلیل مدح سلطان محمود باید بدان پاسخ داده شود، این است که آیا اساساً هر مدحی در شاهنامه را باید بیانگر اعتقاد سیاسی و فکری فردوسی دانست یا آنکه بخشی از سنت رایج ادبی عصر اوست. پاسخ به این پرسش، در ارزیابی فقهی مدایح نیز نقش بنیادین دارد؛ زیرا اگر مدح، صرفاً یک قرارداد ادبی باشد، نمی‌توان بدون توجه به کارکرد آن، حکم فقهی واحدی درباره همه نمونه‌ها صادر کرد. بررسی تاریخ ادب فارسی نشان می‌دهد که مدح، از مهم‌ترین گونه‌های شعر در قرون چهارم و پنجم هجری بوده است. در این دوره، شاعر غالباً در دربار می‌زیست و استمرار فعالیت ادبی او به حمایت مالی و سیاسی امیران وابسته بود. از این رو، مدیحه‌سرایی نه رفتاری استثنایی؛ بلکه بخشی از نظام تولید ادبی محسوب می‌شد. رودکی، فرخی، عنصری، منوچهری، عسجدی و دیگر شاعران بزرگ این دوره نیز آثار فراوانی در ستایش فرمانروایان سروده‌اند. فردوسی نیز از این قاعده مستثنا نبود. هرچند شاهنامه از حیث محتوا تفاوت بنیادین با دیوان شاعران درباری دارد؛ اما شاعر در پایان کار، برای عرضه اثر خود ناگزیر بود آن را به قدرت سیاسی زمانه نزدیک کند؛ بنابراین، اصل وجود مدح در شاهنامه، به تنهایی دلیل بر همسویی کامل فکری فردوسی با سلطان محمود نیست و باید در چارچوب سنت ادبی عصر نیز تفسیر شود. با وجود این، پذیرش سنت ادبی به معنای نادیده گرفتن مسئولیت اجتماعی

شاعر نیست. از منظر فقه سیاسی، حتی اگر مدح در قالب یک قرارداد ادبی شکل گرفته باشد، در صورتی که موجب تقویت جایگاه حاکم ستمگر شود، همچنان می‌تواند موضوع ارزیابی فقهی قرار گیرد. از این رو، تحلیل این مدایح باید هم‌زمان به سنت ادبی و آثار اجتماعی آنها توجه کند.

یکی از نکات کمتر بررسی شده در پژوهش‌های پیشین، جایگاه مدایح محمود در کل ساختار شاهنامه است. شاهنامه در سراسر روایت خود، پادشاه آرمانی را با ویژگی‌هایی چون داد، خرد، راستی، وفاداری به پیمان، حمایت از مردم و مبارزه با بی‌داد معرفی می‌کند. تقریباً همه شخصیت‌های مثبت شاهنامه، از فریدون و کیخسرو گرفته تا اردشیر بابکان، با همین معیارها سنجیده می‌شوند. در مقابل، پادشاهانی که از عدالت فاصله می‌گیرند، هرچند ایرانی باشند، مورد انتقاد شاعر قرار می‌گیرند؛ مانند ضحاک، نوذر، کاووس در برخی رفتارها و یزدگرد سوم در پایان شاهنامه. این نکته نشان می‌دهد که معیار اصلی فردوسی در سراسر شاهنامه، نه نژاد، نه دین و نه وابستگی قومی؛ بلکه دادگری است. از همین رو، هنگامی که در آغاز یا پایان برخی بخش‌های شاهنامه با اییاتی در ستایش سلطان محمود روبرو می‌شویم، این پرسش پدید می‌آید که آیا این مدایح با نظام ارزشی غالب شاهنامه هماهنگند یا خیر. بررسی جایگاه این ابیات نشان می‌دهد که بیشتر آنها در متن روایت نقشی ندارند و غالباً در مقدمه یا خاتمه داستان‌ها آمده‌اند. این ویژگی سبب شده است برخی پژوهشگران آنها را لایه‌ای مستقل در ساختار شاهنامه بدانند. البته این امر به معنای الحاقی بودن همه این ابیات نیست؛ بلکه نشان می‌دهد کارکرد آنها با کارکرد متن اصلی تفاوت دارد.

۴-۱. گونه‌شناسی مدایح سلطان محمود

بررسی دقیق شاهنامه نشان می‌دهد این مدایح از نظر محتوا یکسان نبوده و می‌توان آنها را دست‌کم به سه گروه تقسیم کرد:

الف) مدح‌های تشریفاتی: در این دسته، شاعر تنها نام سلطان را با احترام یاد می‌کند، بی‌آنکه صفات خارق‌العاده‌ای برای او برشمارد:

ابوالقاسم آن شهریار جهان

کزو تازه شد تاج شاهنشاهان

چنین ابیاتی، بیش از آنکه گزارش تاریخی باشند، نقش افتتاحیه و تشریفاتی دارند. ب) مدح‌های فضیلت‌محور: در این گروه، شاعر صفاتی چون دادگری، سخاوت، فرّایزدییا جهانداری را به سلطان نسبت می‌دهد:

به ایران همه خوبی از داد اوست

کجا هست مردم همه یاد اوست

(آغاز کتاب - ستایش محمود)

در اینجا دیگر تنها ذکر نام سلطان مطرح نیست؛ بلکه تصویری آرمانی از او ارائه می‌شود. از منظر فقه سیاسی، این دسته بیش از دسته نخست نیازمند ارزیابی است؛ زیرا اگر این صفات با واقعیت تاریخی سازگار نباشد، مسئله صدق و آثار اجتماعی مدح مطرح خواهد شد.

ج) مدح‌های اغراق‌آمیز: گروه سوم، مشتمل بر تعابیری است که آشکارا در قلمرو زبان ادبی قرار دارند؛ مانند:

جهاندار محمود شاه بزرگ

به آبشخور آرد همی میش و گرگ

(آغاز کتاب - ستایش محمود)

و یا:

بیاراست روی زمین را به داد

بپردخت از آن تاج بر سر نهاد

۴-۲. مدح محمود در مقایسه با مدح دیگر پادشاهان شاهنامه

فردوسی در سراسر شاهنامه بارها از پادشاهان ایران، برخی فرمان‌روایان تاریخی و حتی شخصیت‌های غیرایرانی با احترام یاد می‌کند؛ اما میان این مدایح و مدح محمود تفاوتی اساسی وجود دارد. مدح شاهان اسطوره‌ای غالباً در دل روایت شکل می‌گیرد و بر پایه کنش‌های آنان استوار است؛ یعنی شاعر نخست عدالت، خرد یا دل‌آوری شخصیت را روایت می‌کند و سپس او را می‌ستاید. از سوی دیگر، تجربه شاعر از این شاهان از دل منابع فردوسی و روایات پیشین شکل گرفته است؛ اما در مدایح محمود، ستایش غالباً پیش از روایت یا مستقل از آن آمده و به رخدادهای شاهنامه ارتباطی ندارد و تجربه شاعر از سلطان محمود از طریق زیست واقعی و اجتماعی به دست آمده است. همین تفاوت ساختاری سبب شده است که چرایی و چیستی ستایش محمود بیش از سایر مدایح مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد.

۴-۴. ارزیابی فقهی مدایح محمود

با کنار هم نهادن شواهد ادبی، تاریخی و فقهی می‌توان سه احتمال را درباره مدایح محمود مطرح کرد؛ احتمال نخست آن است که این مدایح بازتاب اعتقاد واقعی فردوسی به سلطان باشد. احتمال دوم آن است که مدح، صرفاً بخشی از سنت رایج ادبی و مناسبات شاعر و دربار بوده باشد. احتمال سوم آن است که افزون بر سنت ادبی، شرایط اقتصادی و اجتماعی شاعر نیز در شکل‌گیری این ابیات نقش داشته باشد. شواهد موجود، احتمال دوم و سوم را تقویت می‌کنند؛ اما هیچ‌یک از آنها به اندازه‌ای قطعی نیست که بتوان احتمال نخست را به کلی منتفی دانست. از این رو، پژوهش حاضر از داوری قطعی پرهیز می‌کند.

۴-۴-۱. تحلیل موردی ابیات مدح سلطان محمود در شاهنامه

یکی از کاستی‌های پژوهش‌های پیشین آن است که غالباً درباره مدح محمود به صورت کلی داوری کرده‌اند، بی‌آنکه همه ابیات مدحی را به صورت مستقل تحلیل

کنند. حال آنکه مدایح سلطان محمود از نظر ساختار، محتوا، میزان اغراق، کارکرد ادبی و نسبت آنها با واقعیت تاریخی کسان نیستند. از این رو، ارزیابی فقهی نیز باید بر اساس تحلیل موردی هر دسته از این ابیات انجام گیرد، نه بر پایه حکمی کلی درباره همه آنها. در این بخش، مهم ترین ابیات مدح محمود در شاهنامه بر اساس سه معیار نوع مدح، نسبت آن با واقعیت تاریخی و ارزیابی فقهی بررسی می شوند. بررسی موردی ابیات مدح سلطان محمود نشان می دهد که همه این ابیات از حیث ادبی و فقهی کسان نیستند. برخی صرفاً جنبه تشریفاتی دارند، برخی مشتمل بر فضیلت نسبی اند، برخی از زبان اغراق آمیز بهره می برند و برخی نیز با مسئله معیشت شاعر ارتباط پیدا می کنند. از این رو، صدور حکم واحد درباره همل مدایح، با روش علمی سازگار نیست. بر همین اساس، ارزیابی فقهی این ابیات نیز باید به صورت موردی انجام شود و هر بیت با توجه به محتوای خود، جایگاه آن در ساختار شاهنامه، شواهد تاریخی و قواعد فقهی بررسی گردد. این شیوه، افزون بر پرهیز از تعمیم های شتاب زده، امکان تحلیل دقیق تر نسبت میان ادبیات، تاریخ و فقه را فراهم می آورد.

الف) مدح تشریفاتی و اعلام انتساب شاهنامه: فردوسی در آغاز برخی بخش ها، تنها نام محمود را با احترام یاد می کند:

ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت

نهاد از بر تاج خورشید تخت

ابوالقاسم آن شهریار جهان

کزو تازه شد تاج شاهنشاهان

ابیاتی از این دست، برخلاف بسیاری از مدایح قصاید درباری، متضمن نسبت دادن صفات فوق بشری گزارش رویدادی تاریخی نیست؛ بلکه بیشتر جنبه تشریفاتی دارد و نشان می دهد شاعر شاهنامه را به پادشاه عصر خود تقدیم کرده است. از منظر

ادبی، این شیوه در آثار بسیاری از شاعران قرن چهارم و پنجم هجری دیده می‌شود و بخشی از سنت اهدای اثر به حامی به شمار می‌رود. از منظر فقهی نیز، اگر چنین تعبیری صرفاً اظهار احترام عرفی باشد و متضمن تأیید ظلم یا نسبت دادن صفات خلاف واقع نباشد، موضوع آن با مدحی که موجب تقویت مستقیم مشروعیت سیاسی حاکم می‌شود، تفاوت خواهد داشت.

ب) مدح عدالت‌محور: در دسته‌ای دیگر، فردوسی محمود را با صفت عدالت معرفی می‌کند:

به ایران همه خوبی از داد اوست

کجا هست مردم همه یاد اوست

(آغاز کتاب)

یا:

زرزم و ز بخشش، ز بزم و شکار

ز دادش جهان شد پر از یادگار

(داستان رستم و شغاد)

این دسته از ابیات از جهت فقهی اهمیت بیشتری دارند؛ زیرا شاعر، عدالت را که یکی از بنیادی‌ترین معیارهای مشروعیت حکومت در اندیشه اسلامی است، به سلطان نسبت می‌دهد. در مقابل، بسیاری از گزارش‌های تاریخی، محمود را فرمان‌روایی سخت‌گیر، مستبد و دارای سیاست‌های خشونت‌آمیز معرفی کرده‌اند. البته همه این گزارش‌ها یکسان نبوده و برخی منابع نیز او را پادشاهی کارآمد، توسعه‌دهنده قلمرو اسلامی و حامی علم و ادب دانسته‌اند. از منظر فقه سیاسی، اگر انتساب عدالت به حاکمی برخلاف واقع باشد و موجب تقویت جایگاه سیاسی او شود، می‌تواند ذیل عنوان «مدح غیر مستحق» یا «اعانه بر اثم» مورد بررسی قرار

گیرد؛ اما اثبات این موضوع نیازمند احراز هر دو مقدمه است؛ یعنی هم خلاف واقع بودن مدح و هم تأثیر اجتماعی آن.

(ج) مدح اغراق آمیز: نمونه مشهور این دسته چنین است:

جهان آفرین تا جهان آفرید

چنو شهریاری نیامد پدید

چو خورشید بر گاه بنمود تاج

زمین شد بکردار تابنده عاج

جهاندار محمود شاه بزرگ

به آبشخور آرد همی میش و گرگ

این بیت آشکارا در قلمرو تصویرسازی شاعرانه قرار دارد. گرد آمدن گرگ و میش بر یک آبشخور، از دیرباز در ادبیات فارسی نماد برقراری امنیت و عدالت بوده و در بسیاری از متون، درباره فرمانروایان مختلف نیز به کار رفته است. از این رو، این تعبیر بیش از آنکه گزارشی تاریخی باشد، استعاره‌ای برای آرمان امنیت اجتماعی است. با این حال، همان گونه که در مبانی نظری بیان شد، اغراق ادبی به تنهایی موجب خروج از قلمرو بحث فقهی نمی‌شود.

(د) مدح همراه با امید به صله: از مهم ترین شواهد شاهنامه، ابیاتی است که شاعر آشکارا از تهیدستی خود و انتظار پاداش سخن می‌گوید:

دو گوش و دو پای من آهو گرفت

تهیدستی و سال نیرو گرفت

بیستم بدین گونه بدخواه بخت

بنالم ز بخت بد و سال سخت...

همی چشم دارم بدین روزگار

که دینار یابم من از شهریار

(داستان رستم و شغاد)

این بیت از شواهد درون‌متنی است که به روشنی انگیزه اقتصادی شاعر را نشان می‌دهد. البته این بیت به تنهایی برای اثبات اینکه همه مدایح صرفاً اقتصادی بوده‌اند، کافی نیست؛ اما نشان می‌دهد مسئله معیشت در سال‌های پایانی زندگی فردوسی واقعیتی انکارناپذیر بوده است. همان‌گونه که در بخش نظری نیز بیان شد، اگر اضطراب معیشتی با شواهد تاریخی نیز تأیید شود و شخص راه دیگری برای تأمین معاش نداشته باشد، موضوع می‌تواند در چارچوب احکام ثانوی مانند ضرورت یا دفع ضرر بررسی شود (تبریزی، ۱۳۷۴: ۲۶۶).

ه) مدح در مقایسه با گفتمان غالب شاهنامه: نکته‌ای که کمتر بدان توجه شده، مقایسه مدایح محمود با فضای کلی شاهنامه است. شاهنامه در سراسر خود، بر اصولی مانند داد، خرد، وفای به پیمان، مسئولیت پادشاه، مبارزه با بیداد استوار است. در نتیجه، مدح‌هایی که این اصول را به محمود نسبت می‌دهند، خواه مطابق واقع باشند یا نباشند، باید در نسبت با همین دستگاه ارزشی تحلیل شوند. این مقایسه نشان می‌دهد که مدایح محمود نه به طور کامل بیرون از ساختار شاهنامه قرار دارند و نه کاملاً با آن منطبقند؛ بلکه رابطه‌ای پیچیده با گفتمان غالب اثر دارند که تنها با تحلیل تاریخی و ادبی قابل فهم است.

۵. نتیجه‌گیری

تحلیل متن شاهنامه نشان داد که مدایح سلطان محمود از نظر ساختار، محتوا و کارکرد ادبی یکسان نیستند. برخی از آنها جنبه تشریفاتی دارند و در چارچوب سنت رایج تقدیم آثار ادبی به فرمانروایان عصر قابل تفسیرند؛ برخی دیگر مشتمل بر نسبت دادن

فضایل سیاسی و اخلاقی به سلطان اند و گروهی نیز از زبان اغراق آمیز و تصویرپردازی بلاغی بهره می‌برند. از این رو، بررسی همه این ابیات ذیل یک حکم واحد، با روش علمی سازگار نبوده و هر دسته باید متناسب با ویژگی‌های ادبی و تاریخی خود ارزیابی شود. مطالعه منابع فقه امامیه نیز نشان داد که فقها درباره مدح حاکمان، حکم مطلق و یکسانی صادر نکرده‌اند. معیارهایی مانند صدق یا کذب مدح، آثار اجتماعی آن، تقویت یا عدم تقویت ظلم، انگیزه گوینده و نیز شرایطی همچون اکراه، تقیه و ضرورت، همگی در ارزیابی فقهی این رفتار مؤثرند؛ بنابراین، صرف وجود مدح در یک متن ادبی، بدون بررسی زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن، برای صدور حکم فقهی کافی نیست. از سوی دیگر، بررسی منابع تاریخی نشان داد که درباره شخصیت سیاسی و مذهبی سلطان محمود و نیز چگونگی رابطه او با فردوسی، گزارش‌های متفاوت و گاه متعارضی وجود دارد. همچنین درباره زمان سرایش برخی از ابیات مدحی و میزان ارتباط آنها با مراحل مختلف تدوین شاهنامه نیز دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. این اختلاف روایت‌ها ایجاب می‌کند که در تحلیل نهایی، از داوری‌های قطعی پرهیز و همه شواهد موجود به صورت انتقادی ارزیابی شود. بر پایه یافته‌های این پژوهش، نه می‌توان همه مدایح محمود را صرفاً نشانه اعتقاد سیاسی فردوسی دانست و نه می‌توان همه آنها را تنها با استناد به ضرورت‌های اقتصادی یا سنت ادبی توجیه کرد. شواهد موجود نشان می‌دهد که عوامل متعددی، از جمله سنت مدیحه‌سرایی، مناسبات شاعر و قدرت سیاسی، شرایط اقتصادی فردوسی و ویژگی‌های ادبی زبان حماسی، در شکل‌گیری این ابیات نقش داشته و سهم هریک نیازمند بررسی موردی است. از منظر فقه سیاسی نیز، ارزیابی این مدایح تنها در صورتی امکان‌پذیر است که افزون بر متن شاهنامه، شرایط تاریخی و آثار اجتماعی آنها نیز احراز شود. بر این اساس، مقاله حاضر از صدور حکم کلی درباره مشروع یا نامشروع بودن همه مدایح محمود خودداری می‌کند و معتقد است که تحلیل هر بیت باید با توجه به

محتوای آن، جایگاهش در ساختار شاهنامه و قرائن تاریخی مربوط به آن انجام گیرد. کوتاه سخن، می توان گفت که نسبت میان شاهنامه، قدرت سیاسی و فقه، موضوعی فراتر از مسئله مدح سلطان محمود بوده و ظرفیت آن را دارد که در پژوهش های آینده درباره دیگر شاعران کلاسیک فارسی و مناسبات آنان با حکومت های زمانه نیز بررسی شود. از این رو، پیشنهاد می شود در تحقیقات بعدی، الگوی تحلیلی این پژوهش در مطالعه آثار شاعرانی چون عنصری، فرخی سیستانی، منوچهری، انوری و خاقانی نیز به کار گرفته شود تا امکان مقایسه جایگاه مدح در سنت ادبی فارسی با معیارهای فقه سیاسی فراهم شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۵۱). الکامل فی التاریخ. ج ۱۵. ترجمه عباس خلیلی. تصحیح سید حسن سادات ناصری. تهران: علمی.
۳. ابن منظور مصری، ابی الفضل جمال الدین (۱۴۰۵). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. اردستانی رستمی، حمیدرضا (۱۳۹۹). «دین خرم در سخن فردوسی و پیوند آن با کیش اسماعیلی شاعر». پژوهشنامه ادب حماسی. س ۱۲. ش ۲۹. صص ۱۳-۴۰.
۵. اعرافی، علیرضا (۱۳۹۳). قواعد فقهی. ج ۱. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
۶. امیدسالار، محمود (۱۳۷۹). «شاهنامه و تعصب دینی محمود غزنوی». مجله ایران شناسی. س ۱۲. صص ۳۱۶-۳۲۳.
۷. امین، سید حسن (۱۳۸۵). «مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه». مجله حافظ. ش ۲۷. صص ۱۴-۳۳.
۸. انصاری، مرتضی (۱۴۳۷ق). المکاسب. تحقیق لجنه التحقیق. قم: باقری.
۹. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۶۸). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
۱۰. پرهام، باقر (۱۳۷۱). «قضیه فردوسی و سلطان محمود». مجله کلک. ش ۲۸. صص ۱۴۷-۱۵۱.
۱۱. تبریزی، جواد (۱۳۷۴). ارشاد الطالب الی تعلیق المکاسب. قم: مطبعه مهر.
۱۲. جرجانی، سید شریف علی بن محمد (۱۳۶۸). التعریفات. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۳. جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳). طبقات ناصری. ج ۱. تصحیح عبدالحی جلیلی. تهران: دنیای کتاب.

۱۴. حرّ عاملی، محمد حسن (۱۴۱۲). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۹). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. تهران: انتشارات استقلال.
۱۶. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. بیروت: مؤسسه آل البيت.
۱۷. خراسانی، محمد کاظم (۱۳۸۹). کفایه الاصول. ج ۳. قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم
۱۸. خمینی، روح الله (۱۳۸۵). تحریر الوسیله. ج ۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۹. خوئی، ابوالقاسم (۱۳۹۲). مصباح الفقاهه. قم: مؤسسه نشر الفقاهه.
۲۰. ریاحی، محمد امین (۱۳۸۲). سرچشمه های فردوسی شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۱. سبحانی، جعفر (۱۳۸۲). المواهب فی تحریر احکام المکاسب. قم: مؤسسه الامام الصادق (ع).
۲۲. سیدی، مهدی (۱۳۹۷). پنج گفتار درباره زمان و زندگانی فردوسی. تهران: نشر نی
۲۳. شرقی، محمد علی (۱۳۶۶). قاموس نهج البلاغه. قم: دار الکتب الاسلامیه.
۲۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰). الاقتصاد. تهران: کتابخانه جامع چهل ستون.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳). المبسوط فی فقه الامامیه. ج ۱. تهران: المکتب المرتضویه.
۲۶. عوفی، محمد بن محمد (۱۳۵۹). جوامع الحکایات و لوازم الروایات (جزء دوم از قسم سوم). تصحیح امیربانو مصفا و مظاهر مصفا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه (ج ۸). به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸). الکافی. ج ۲. قم: دار الکتب الاسلامیه.

۲۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۵). میزان الحکمه. ج ۴. قم: دار الحدیث.
۳۰. محمودی لاهیجانی، سیدعلی (۱۳۹۸). «سال‌های سرودن شاهنامه و ستایش محمود غزنوی». نشریه علمی جستارهای نوین ادبی. ش ۲۰۷. صص ۴۳-۶۸.
۳۱. مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۲). «مذهب فردوسی». مجله ایران شناسی. ش ۱. صص ۲۰-۳۵.
۳۲. مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: خاور.
۳۳. نظامی عروضی. احمد بن عمر (۱۳۲۷). چهار مقاله. تصحیح مجدد و شرح و گزارش از رضا انزابی نژاد و سعید قره‌بگلو. تهران: جامی.

